

گفت و گوی «فرهیختگان» با محمد موسوی، استاد و نوازنده پیشکسوت‌نی

نشو از نی بشنو از صاحب نفس



بی‌تا یاری

bitayari@fdn.ir

هنرمندان تنها قشری از جامعه هستند که تشویق‌ها و دلگرمی‌ها باعث حیات هنری و زندگی آنهاست که البته حفظشان نیز مستقیم به مردم برمی‌گردد. آنها تنها کسانی هستند که در عین بی‌نیازی فقط لازم دارند جایگاه‌شان درست درک شود و اگر تشویق و تمجیدی صورت می‌گیرد شایسته و دخور آنان باشند. این قدردانی شاید شایسته هیچ قشری از مردم چون هنرمندان نباشد؛ چرا که تنها انتظارشان درک جایگاه هنر و هنرمندی آنهاست؛ انتظاری که از همگان می‌رود. اما از سال گذشته شاهد رواج ناروا و ناشایستی

اخیرا در گفت‌وگویی شما وادار به دفاع از شایستگی‌ها و ارزش نهادن به هنر تان شده‌اید که البته نشان از انتقاد شما به مسئولان و متولیان فرهنگ و هنر دارد؛ چراکه پیرو این مساله تصمیم گرفته‌اید مدرک درجه یک هنری خود را به وزارت فرهنگ و ارشاد برگردانید. در مصاحبه اخیرم از جلسه دید و بازدید عید با موزیسین‌ها گفتم که در آن جلسه مدرک درجه یک هنری به کسی اهدا شد که شایستگی آن را ندارد. البته امروزه مدرک درجه یک هنری به وفور دارد به افرادی اعطا می‌شود که بسیاری از آنها صلاحیت چندانسی ندارند. در حال حاضر هم اعطای مدرک درجه یک هنری وزارت فرهنگ و ارشاد و هم چهره ماندگار که صداسیما سالانه معرفی می‌کند به عقیده من عادلانه نیست.

یعنی حتی در حق استاد کسایی که چهره ماندگار شده‌اند نیز این عنوان عادلانه نبوده است؟
بله. وقتی به استادی چون حسن کسایی عنوان چهره ماندگار دادند من شخصا به استادم یعنی ایشان اعتراض کردم که چرا پذیرفتند. به ایشان گفتم به هر گوشه دنیا می‌روم؛ از ژاپن گرفته تا آمریکا همه احوال شما را از من می‌پرسند و شما چهره جهانی داریدد و پذیرفتن عنوان چهره ماندگار صداسیما نه تنها چیزی به شما اضافه نمی‌کند؛ بلکه فقط نشان می‌دهد مدیران آن سازمان به این چهره نیازمندند. اعتراض به این مساله بود که چرا اگر به استاد حسن کسایی و استاد شهناز عنوان چهره ماندگار را اطلاق کرده‌اند به دیگران که اصلا شایستگی نداشته‌اند هم چهره ماندگار گفته‌اند. یعنی در اعطای این عنوان متر و معیار درستی وجود ندارد و البته در جانبدارانه بودن این عنوان، که نگاه مدیران سازمان صداسیما را برخود دارد، شکی نیست؛ اما بیشتر شائبه همسویی هنرمندان با نگاه سازمان صداسیما به موسیقی را تقویت می‌کند.

سازمان‌های دولتی با مدیران متغیر، لزوما همیشه متر و میزان یکسانی برای قضاوت درباره ارزش و جایگاه هنرمندان ندارند و اغلب نیز این مساله تحت تأثیر شرایط روز قرار دارد. به کسانی چون استادان شهناز و کسایی، که استادان بی‌مانند موسیقی هستند عنوان چهره ماندگار می‌دهند و به برخی دیگر که حتی موزیسین‌های هم‌دوره خودشان را هم قبول ندارند نیز این عنوان داده می‌شود. این بی‌احترامی به حرمت دو استاد بزرگ یعنی شهناز و کسایی بوده و هست. هم‌اندازه دانستن هر کسسی با این دو استاد بزرگ نشان از ناآگاهی و نادانی دارد و این ندانستن جایگاه‌ها موجب

به موزیسین‌هایی بوده‌ایم که هر یک برای هر جامعه دیگری مایه تفاخر بود اما در کشور ما حرمت آنان بی در پی شکسته می‌شود. بعد از اینکه اوج این رفتار ناشایست با جایگاه موزیسینی بین‌المللی چون علی رهبری صورت گرفت حالا اعتراض محمدکاظم موسوی و نی‌نوازی، از بی‌احترامی روا داشته شده به ستوه آمده و مدرک درجه یک هنری را می‌خواهد به ارشاد برگرداند. چند سالی است که اعطای این مدرک با حرف‌ها و حدیث‌هایی همراه بوده است، از این رو با استاد محمد موسوی درباره مدرک و نشان‌ها و عناوینی که بی‌رویه اعطا می‌شود به گفت‌وگو نشستیم و در آخر حیرتمدانه وصیت این استاد مسلم نی را شنیدیم که نمی‌خواهد از در تالار وحدت تشییع شود. امیدوارم متولیان فرهنگی اندکی در این باره تامل کنند و مایه رنجش نشوند؛ چراکه غیر از هنر که تاج سر آفرینی است/ دوران هیچ منزلی پایدار نیست.

اعطای هر مدرکی، مزایایی دارد که معلوم نیست چرا اکنون تنها به اعطای مدرک-عنوان بسنده می‌کنند؟ چراکه این مدرک اسم و عنوان و افتخاری به من و امثال من اضافه نمی‌کند. من دستنویس و تایید استاد کسایی را دارم که در کل تاریخ نی یگانه و بی‌همتاست و مرا به‌عنوان یک جسم دیگر از بدن خود مثال زده است. بنده تاییدم را از ایشان دارم که تا تاریخ هست نام‌شان و جایگاه‌شان بلند مرتبه است. حتی می‌خواهم بگویم سه مدال درجه یک هنری‌ای که در سال‌های ۴۵، ۴۶ و ۴۷ دریافت کرده‌ام(زمانی‌که هنوز در اهواز دانش‌آموز بودم) با ارزش‌تر از مدرک درجه یک هنری است که به همه افراد با صلاحیت وکم‌صلاحیت اعطا می‌شود.



«من، محمد موسوی، وصیت می‌کنم روزی که از دنیا رفتم لطفاً مانند آقای معینی کرمانشاهی از در تالار وحدت تشییع نشوم و نمی‌خواهم در قطعه هنرمندان به خاک سپرده شوم

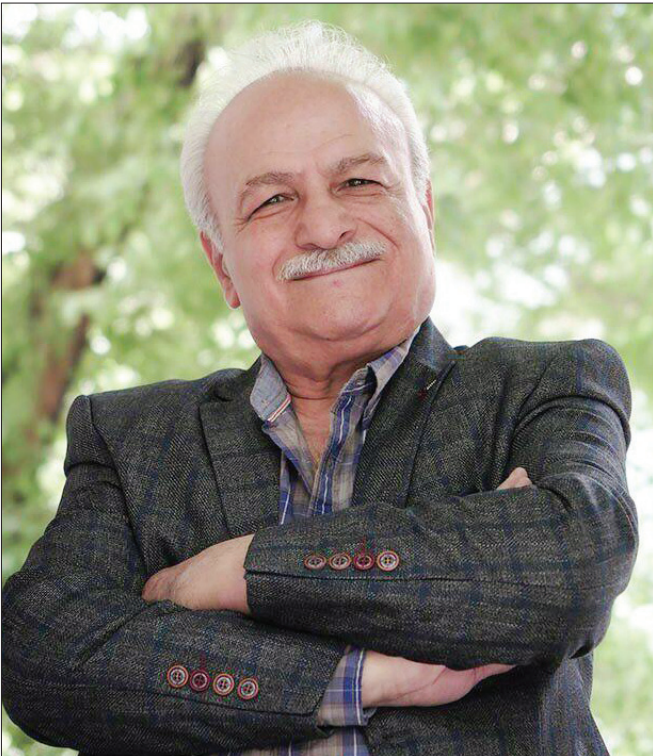
البته شما از جمله کسانی بوده‌اید که همیشه در هر برنامه‌ای که ارشاد نیازمند شما بوده، کمک کرده‌اید و حتی برنامه تشییع استادان با نی‌نوازی شما به شکل شایسته برگزار شده است.
بله، از زمان تشییع و خاکسپاری استاد بنان در امامزاده طاهر من این رسم را باب کردم. نی نواختم و شجریان خواند. حتی خاطرم هست بعد از خاکسپاری بنان، از مجلس، نماینده کرج را خواستند که چرا مراسم خاکسپاری با موسیقی همراه شده است. از همان زمان تشییع بنان دیگر مراسم استاد بزرگی نبوده که من با نی‌نوازی بدرقش نکرده باشم. حدود ۷۰ نفر از استادان بزرگ موسیقی را با همراهی وزارت ارشاد بدرقه کرده‌ام و در ۱۸،۱۷ جشنواره موسیقی فجر همکاری داشته‌ام. همکاری خوبی با وزارت ارشاد داشته‌ام اما وزارتخانه ارشاد در قبال آن، چه کاری کرده است؟

از خدمات شما به بالاتر از جایگاه وزارت ارشاد نیز باخبرم، چراکه به بنان در امامزاده طاهر من این رسم را باب کردم. نی نواختم و شجریان خواند. حتی خاطرم هست بعد از خاکسپاری بنان، از مجلس، نماینده کرج را خواستند که چرا مراسم خاکسپاری با موسیقی همراه شده است. از همان زمان تشییع بنان دیگر مراسم استاد بزرگی نبوده که من با نی‌نوازی بدرقش نکرده باشم. حدود ۷۰ نفر از استادان بزرگ موسیقی را با همراهی وزارت ارشاد بدرقه کرده‌ام و در ۱۸،۱۷ جشنواره موسیقی فجر همکاری داشته‌ام. همکاری خوبی با وزارت ارشاد داشته‌ام اما وزارتخانه ارشاد در قبال آن، چه کاری کرده است؟

از خدمات شما به بالاتر از جایگاه وزارت ارشاد نیز باخبرم، چراکه به

تولد فصلنامه زنگار

گروه ادب و هنر زنگار، تازه‌ترین نشریه حوزه موسیقی است که به تازگی در حوزه تحلیل و نقد موسیقی به صورت فصلنامه در شیراز منتشر می‌شود و توزیع سراسری دارد. این فصلنامه تخصصی موسیقی به تحلیل و نقد در حوزه‌های موسیقی کلاسیک ایرانی، موسیقی کلاسیک غربی، موسیقی شناسی، موسیقی معاصر، موسیقی کودکان و نوجوانان و اختصاصا موسیقی شیراز می‌پردازد. فضای اندک نقد و تحلیل آثار موسیقایی در مطبوعات و رسانه‌ها باعث می‌شود که به صاحب امتیاز و مدیر مسئول زنگار، کاوه پیمان برای پوشش این بخش در قالب یک نشریه تخصصی تبریک بگوییم؛ چراکه کاری بااهمیت و سترگ را آغاز کرده و امیدوارم نشر آن مستمر باشد.



محمد موسوی، استاد و نوازنده پیشکسوت نی

خوبی صدای نی شما در زمان فوت بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران در خاطرم مانده است.
بله، نی‌نوازی قطعه دریا، که آن روزها بسیار پخش می‌شد کار من بود. خاطرم هست که وزیر ارشاد وقت شبی حاج سیدجوادی را ساعت ۱۱ شب به در منزل فرستاد و حاج سیدجوادی واقعه فوت ایشان را گفت. پیام را از جانب وزیر وقت ارشاد آورده بود مبنی بر اینکه تا صبح قطعه‌ای بنوازم که روی آنتن به این مناسبت پخش شود. شبانه به ارشاد رفتم. چند نفر دیگر چون جلیل غن‌دلیلی و ذوالفقون و افتخاری نیز آنجا بودند. نوار کاستی که استاد «دادیه» شعری از باباطاهر و چند دوبیتی از او را خوانده بود با خود برده بودم و به افتخاری گفتم عین استاد دادیه نعل به نعل بخوان و او نیز پذیرفت و از عهده کار برآمد. به هر صورت تا ۷ صبح در استودیوی تالار وحدت این کار ضبط شد. بعد از چند وقت حاج احمد آقا مرا خواست و تشکر کرد. گفتم که این کار ادای احترامی به رهبر مردم بوده است. همان موقع پرسید که در قبالش هر چه می‌خواهید بگویید. من گفتم هیچ چیزی قبول نمی‌کنم و اگر می‌خواستم از ارشاد قبول می‌کردم چراکه برای دل خودم کاری کردم. اینها را برای این گفتم که بدانید اگر چیزی با دستمزدی می‌خواستم در برابر این کارها بگیرم همواره امکانش بوده، اما همیشه اعلام بی‌نیازی کرده‌ام. حتی در دهه ۶۰ رئیس‌جمهور وقت برای بازدید به وزارت ارشاد آمدند. نیز چیزی هدیه نگرفتم. البته برخی آبارتمان گرفتند اما منی که مستاجر بودم گفتم خانه دارم و تشکر کردم.

این مدرک به تعداد زیادی از موزیسین‌ها تعلق گرفته، حتی شنیده‌ام معاونت هنری بین داوران جشنواره جوان اعلام کرده است که کسی که مدرک درجه یک هنری ندارد برای آن اقدام کند تا بدهند. البته به برخی که اقدام کرده‌اند داده نشده است.

آخر مدرک درجه یک هنری باید به چه دلیلی به هر فردی داده شود؟
بند ۳۰۰۰ ساعت ضبط نوازندگی در کارنامه دارم که تنها ۲۵۰ ساعت با شجریان است و مابقی نیز با استادان بزرگ و بنام روزگار در گل‌ها و... است. من ععرم را در این راه گذاشته‌ام. حتی روزی که رفتم برای برنامه گل‌ها در رادیو امتحان دادم آقای تجویدی از من خواست در دستگاه «توا» بنوازم. آن زمان استادان توا و راست پنج‌گاه آموزش نمی‌دادند اما من بلد بودم و زدم. از درآمد نواختم و به نهفت و نی ریز و آلی آخر رسیدیم. در انتها به من گفتند شما بسیار عالی نی می‌زنید، اما تا زمانی‌که استاد کسایی در ایران زنده است نمی‌گذارم شما در رادیو نی بزنید؛ چراکه جایگاه استاد کسایی را می‌دانستند و به آن ارج و احترام می‌گذاشتند. البته بعدها توسط استاد احمد عبادی، فرزند میرزا عبدالله به رادیو رفتم. در آن زمان هیات ژوری رادیو واقعا سختگیر بود؛ حتی انحصاری و مافیایی شده بود. اما با وجود این سختگیری‌ها، حرف آقای تجویدی باعث شد عزمم را برای رفتن به رادیو جزم کنم و راهی برای رفتن به آنجا بیابم. اولین بار که قرار شد با استاد عبادی در برنامه گل‌ها ساز بزنم تا روز اجرا خواب نداشتم و در زمان اجرا مدام به استاد عبادی نگاه می‌کردم و از خود می‌پرسیدم آیا باور کردنی است که با استاد عبادی ساز می‌زنم. این‌گونه ما شایستگی خود را اثبات کرده‌ایم اما امروزه این‌گونه نیست.

سازوکار دفتر موسیقی در اعطای مدرک درجه یک هنری آیا باعث تضعیف کیفی شده است؟
بله و البته حسادت. استاد عبادی همیشه می‌گفت حسادت هنرمند را از بین می‌برد. باید شرایط رقابت را فراهم کرد نه حسادت را.

من، محمد موسوی، وصیت می‌کنم روزی که از دنیا رفتم لطفاً مانند آقای معینی کرمانشاهی از در تالار وحدت تشییع نشوم و نمی‌خواهم در قطعه هنرمندان به خاک سپرده شوم.



محمد موسوی و شهرام ناظری در افتتاحیه استودیوی موزه موسیقی

#



از گوشه تا گوش

نگاهی به آلبوم «درفش کاویانی» اثر «فرید الهامی» به خوانندگی «شهرام ناظری»

شاهنامه، تنبور، تصنیف

فرهیختگان| شاهنامه، این اثر سترگ (نزد بسیاری از فارسی‌زبانان) تاکنون چندبار به موسیقی کشیده شده و هر بار چالش‌و آگهی‌های فراوان چاشنی کار. جز آنان که براساس شاهنامه، اپرا و... نوشته‌اند در سال‌های اخیر هر گاه هنرمندی بخش‌هایی از این متن را طعمه موسیقی آوازی کرده، آن را نشاندار ساخته و بسیار بر آن تاکید ورزیده است. در برابر، شعر دیگر شاعران فارسی‌گوی بی‌نشان است. آلبوم شاهنامه‌خوانی و خواندن شاهنامه به‌خودی‌خود نیازمند توجه است درحالی‌که حافظ‌خوانی یا شمس غیث‌خوانی به‌خودی‌خود چیزی نیست و اشاره‌ای هم به آن نمی‌شود. شگفت نیست، زانرو که شعر دیگر شاعران مکرر در مکرر همراه موسیقی ما شده و شعر فردوسی نه.

از آلبوم «درفش کاویانی» طرحی از «فرید الهامی» و خوانندگی «شهرام ناظری» به همین منوال سخن می‌گویند؛ فراوان با اشاره به حماسی بودن شاهنامه و باستانی بودن مقام‌ها و دیگر مصالح موسیقایی...

هر آهنگساز درون موسیقی کلاسیک ما که سراغ این متن حماسی برود ناگزیر با دلایل آن نشاننداری یادکردنی دست و پنجه نرم خواهد کرد. شعر فردوسی داستان‌گوست. بیتیابتی گره خورده و دست‌کم هر چند ده بیتی روایتگر داستانی مرکزی است و به همین دلیل فضای دراماتیک بسیار روشن و سرراستی پیش‌روی می‌گذارد. از سویی وزن شعرها بسیار یکنواخت است. این هر دو، ویژگی‌هایی است که موسیقیدانان ما آماجی رویه‌و شدن با آن را ندارد. اولی مشکل اندازه بزرگ شعر و ساختار روایی‌اش را موجب می‌شود و دومی موسیقی‌ای را که عادتش اغلب خواندن تصنیف‌ها براساس وزن شعر (با کمترین تغییر) است، گرفتار می‌کند. بدین سان اگر بنا باشد توجهی روایی در موسیقی صورت نگیرد و همان ریتم شعر پیش‌پشورنده‌جران باشد خیلی زود موسیقی ملال‌آور خواهد شد و این سوال را پیش می‌آورد که اگر قرار است به این‌همه بی‌توجهی شود، گزیدن شاهنامه چه سودی دارد؟ و اگر قرار است توجه شود، چگونه قرار است حماسه به درون موسیقی نفوذ کند؟ پاسخ را باید در خود آلبوم جست...

آواخوانی که شروع می‌شود، انتخاب «موره» و «موره» برای خواننده و فضای وهم‌آلود سازها (با همه معادل‌های امروزی‌شان)، فرای اشاره‌ای که «باستانی» بودن (یا پنداشتن) آنها به «باستانی» بودن روزگار روایت‌شده در شعر می‌کند، اینن نوید را می‌دهد که نوعی موسیقی روایی در تلاش است همه فرازوفرودهای یک داستان آهنگین را تصویرسازی کند و این چنین از چنگ آن دشواری شعر فردوسی رها شود. این امید دیری نمی‌پاید، تنها تا آغاز «پادشاهی ضحاک»

هنگامی که نخست موسیقی از همان گونه است که امروزه فراوان فراوان نمونه دارد؛ ترکیبی از سنت‌های کرمانشاه-کردستانی با درامیزی موسیقی دستگاهی. و سپس صدای ناظری برمی‌خیزد که جز اندک تلاشی در ادای پرمطابق واژگان (لابلد به‌نظر شبیه شاهنامه‌خوانان سنتی) تقریباً همان لحن‌ها و حالت‌ها را می‌خواند که پیش از این با موسیقی‌ها و سبک‌های دیگر نیز خوانده بود. درست در همین جاست که مساله دراماتیزم چون متناقض‌نمایی سربرمی‌کشد. اگر ناظری (با دیگران) همین ملودی‌ها و مقام‌ها را در شکل‌های اصیل‌تر همراه شعرهایی از بنیاد متفاوت با اینها هیچ اشکالی خوانده، یا باید اینها توان مصورسازی همه نوع کلامی را داشته باشند یا به‌کل از قید چنین خواسته‌ای آزاد باشند. محتوای آلبوم هر دو را رد می‌کند. به گواه خواست تصویرسازی همین بس که در «خروشیدن کاوه دادخواه» هنگام ورود کاوه بر ضحاک، به‌رسم زورخانه به ضرب و زنگ می‌زند که به‌راستی پهلوانی به مجلس آمده است. پس راهی نمی‌ماند جز اینکه طرح در این بعد شکست خورده و برآورده ساختنش تنها به هر اندک لحن‌های برداشت شده از شاهنامه‌خوانان، مرشدان و اندکی مصالح موسیقایی مشهور به باستانی بودن و خلاصه آواز و یک دو نشانه پیش‌پافتاده دیگر، گذاشته شده است. عادت‌گریزی‌های کم‌اهمیتی چون ضربه‌های «پاورکورده‌امانت»

تنبور در ابتدای «ضحاک در جست‌وجوی فریدون» با خواش فریادوش خواننده (که تنها اینجا و یکی دو لحظه دیگر وضعیت تک‌گوانه‌ه و در مرز خواندن-سخن گفتنش با لحن‌های معمول ناظری اندک فاصله‌ای می‌گیرد)، با ظهور بس گذرای صدای چنگ که تغییری در این شرایط نمی‌دهد. در عوض ساختار تدوینی خود روایت اندک گریزگاه‌ها را در اختیار موسیقیدان قرار می‌دهد. آنها برخوردی نامیاش گونه با متن می‌کنند و آن را به پرده‌های مجزا درهم می‌کشند؛ به داستاتک‌هایی در دل داستان بزرگ‌تر (امکانی برآمده از سرشت داستان). آنگاه برای هر یک از پرده‌ها آهنگی جداگانه می‌پردازند. این بخشی تصویرپذیر از هر رویکرد دراماتیک و برگزیده بسیاری دیگر از کارهای مبتنی‌برشاهنامه هم هست (نوعی رویکرد چند پویه‌ای همچون «سیمرغ»)، تا اینجا معقوله‌نه به دل متن رخنه می‌کنند، هر چند به جای پویه‌ها چندتصنیفی برقرار است، اما زین بیش به سوی نمونه‌های بسیار عادی این روزها می‌روند. ملودی‌شان دربند یک سلول کوچک نغمه‌ای زندانی می‌شود و تا سرحد خفقان تکرار می‌شود. در این امر اگر با اجرای یک سنت خاص مثلا تنبور کرمانشاه رویه‌و بودیم که بخشی از سرشتش است شعری فردوسی در ترکیب با فضای بسته ملودی بسیار تنگ و تاریکش می‌کند. آهنگ‌هایی که به‌عنوان همراه پرده‌ها شنیده می‌شود هر یک اگر جداگانه و بی‌شعر فردوسی، ارائه می‌شدند یک مجموعه قطعات هیجان‌انگیز مردم‌پسندسازی برپایه سنت‌های تنبورنوازی را شکل می‌دادند اما موقعیت شعریک آنها را در چنین وضعیت دیگری قرار داده؛ وضعیتی که مداوم نسبت به شعر همراهشان «خوانده» و همراه آن «فهمیده» می‌شوند. زین رونق‌شان به مجموعه‌ای از کلیشه‌ها دگرگون می‌شود که اغلب با موقعیت‌های دیگر ظهور شاهنامه در شنیدار مردمان، همانند نقل و زورخانه و... در پیوسته‌اند. گویی موسیقی به جای تلاش در «موسیقایی-شاهنامه بودن» مدام بازمان میگرداند به واقعیت‌های دیگری که یا خود روزگاری گونه‌ای «موسیقایی-شاهنامه بودن» بوده‌اند (در متن آیینی یا...) یا با ساحتی از بودن شاهنامه (مثل کهن بودن)، غیرموسیقایی پیوند خورده‌اند. به این سان سرانجام می‌ماند این پرسش برایمان که چه وقت موسیقی آوازی ما برای رانویه‌زانی شاهنامه (یا هر متن روایی دیگر از آن نوع) نشستن، دست از این کلیشه‌ها برمی‌دارد و به جست‌وجوی آفریدن زبان موسیقایی لازم به دست زبان خودش برمی‌خیزد؟ چه هنگام بالاخره موسیقی کلاسیک ما کار با چنین متنی را می‌آموزد؟

ملودی دربند یک سلول کوچک نغمه‌ای زندانی می‌شود و تا سرحد خفقان تکرار می‌شود. در این امر اگر با اجرای یک سنت خاص مثلا تنبور کرمانشاه رویه‌و بودیم که بخشی از سرشتش است شعری فردوسی در ترکیب با فضای بسته ملودی بسیار تنگ و تاریکش می‌کند



محمد موسوی و محمدرضا شجریان در تشییع پیکر استاد جلیل شهناز



محمد موسوی و علیرضا قربانی در تشییع پیکر استاد همایون خرم